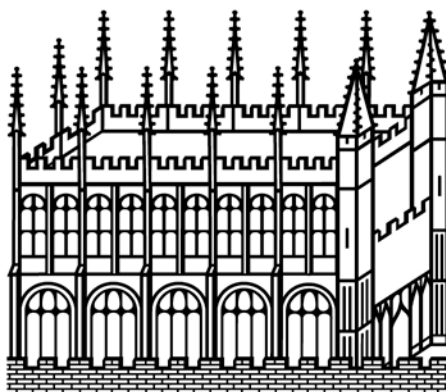




Bodleian Libraries

UNIVERSITY OF OXFORD

This book is part of the collection held by the Bodleian Libraries
and scanned by Google, Inc. for the Google Books Library Project.

For more information see:

<http://www.bodleian.ox.ac.uk/dbooks>



This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-
ShareAlike 2.0 UK: England & Wales (CC BY-NC-SA 2.0) licence.

49 D 49



یا قوت ناسفته - کنایه از شفق -	گرداگرد لشکر -	یک زبانی - یگانگی -
یا قوت فوسخ کنایه از پیاله شراب	می ع	یکسره - همه و تمام -
یارگی - قدرت و توانائی -	یعقوب - کبک نزد نام نبی	یکمشت خاک - کنایه از زمین بطریق مجاز
یات	می غ	یک رکابی - کسیکه در دو اندین است
یتاقی - بجنه پاسبان -	یغما - تاراج و نام شهری از ترکستان	همرکاب باشد -
یخ	می ک	یک افسوس - یعنی شمه از افسوس
یحیی - بجنه ذخیره -	یک بیک - هر یک و تمام -	می ل
یاز	یک فنی - در هر فن کامل -	یله کردن - بجنه رها کردن -
یزدان - رهنمای نیکبنا -	یک نقش زدن - چیزی گفتن -	می م
یزک - فوج هراول براد فوج -	یکایک - بجنه دفته و هر یک -	مین - نام ملک معروف در اقلیم اول
خاتمه الطبع		

چکیده سحاب فکر دریا بار واقف علوم و فنون مولوی سید تصدق حسین صاحب صحیح اوده انجمن

الحمد لله علی احسانه که درین آوان عمید و زمان سید که از بهوب نسیم فرور دین و شمیم لاله و ریاحین چمن مطالب اشفاقان رشک خلد برین و گلشن آرب معنی شناسان غیرت اندوز بهشت هشتین است نونهالی که به آبیاری باغبان قضا و قدر فیابان ابداع سرکشیده - و تازه کلی که بر شاخسار ارتقا عروضاگر دیده یعنی رساله لاجواب صحیفه نلیاب حاکل گلوی منتیان بیت بازی کا ملان نادر زمانه موسوم به فرهنگ سکندر نامه را که نیز نگ لغاتش رشک از رنگ چین و جداول پیر آب و تابش سلک در شین ست نقاوه و دومان الرضی سلاله سلسله اصطفی الما هر الفطن سید ابن حسن دامت خادته که بندی از سوانح عمری جناب مؤلف مدوح و در عنوان رساله هذازیب رقم یافته تالیف فرمودند و از حل لغات مشکه و معانی مصطلحات متنوع کتاب سکندر نامه اجواب تسبیل بر روی سلطان کشودند آری مؤلف مدوح عجب کار کرده اند که در ادراک حل و قانعش در توضیح عبارات شروع معتبره همدی بکار برند و در انجشاف غوامض به اشعار معانی قصوده لطفه ایگه نموده پس الله که این مقاله لاجواب و عماله فیض نصاب باصرار شائقین و استبداد و الهین در طبع کرامت جمع جناب علی القاب زیننده و ساده کامرانی افروزنده بزم و لاد و دمانی منهل جود و سخا موجب سبزی و طاهر سپهر رفت و اقبال مشهور نزدیک و دور جناب غشی نو کشور لارا لال بالفح و لیس و لیس راه و لای لای لای مطابقت نخبان ۱۲۹۵ هجری بمقام که موصفت گنجی بار دوم بیک طبع پذیرفت و کل سی خوشنمندان خوشنمندان

هدایت - راه راست نمودن -	ه ف	هم آهنگ - مراد از جهان -
ه ل	هفت سلطان - اشاره بسبع بیاض	ه ن
هر سه دریا - مراد وایات ثلاثه -	هفت چرخ - هفت آسمان -	هند و بنجی ساکن بویار هند -
هر سه دژ - مراد هر سه جلد مکند تاج	هفتاد گام - اشاره از بسیار گام	هنگامه - بنجی جمع مردم -
هری - همان شهر هرات مشهور در	هفت آب خاکی - مراد هفت دیگ	هند سه - محبوب اندازه و نام علی -
خراسان -	دنیای -	هنگام سر پنجه - یعنی وقت بچه کردن
هراس - امر از هر اسیدن یعنی ترسیدن	هفت رنگ - بنجی آرایش	هندوستان - مراد دکان
هرای حمله - آواز مهیب یورش -	هفت پر کار - مراد هفت فلک	زغال فروش -
هرای تیغ - درخشیدگی شمشیر -	هفت چشمه کمر - کمر بند مرصع بجا	هند وزن - زن ساحره
هر دم - نام شهر و نام پهلوان	ه ل	و مراد زغال -
هرا - گلوهای زرد و نقره مشابه	هل - امر از بلیدن یعنی فرو گذاشتن	هندی - مراد شمشیر -
بلیله که در ساخت زین اسپ	هلاک برد نهادن - کنایه از جدا کردن	و ه
بکار برند و مجازاً یعنی مطلق زیور	م ه	مهور - بنجی آفتاب -
و حامل اسپ -	همراهیان - اشاره با اعضا -	ه ی
ه ز	هدرس - هم سبق -	هیون - اسپ و شتر مراد قوت و ثبات
هزبر - بنجی شیر درشت -	هم نیگی - برابری -	هیزم - مخفف هیزوم یعنی نموت
هزاهز - جنبش و حرکتی از ترس	هم داستان - موافق -	مراد دروازه یا چوب دروازه -
خصم در لشکر و تحریک مردم برای جنگ	هم حیار - هموزن -	هیرید - موکل و خادم آشکنده -
ه ش	همنگ - هموزنی -	هیچ مرد - مرد ضعیف -
هشت - بنجی گذاشت -	همت - بنجی قصد دل -	ایچ - بنجی اندک -
باب یامی تختانی		
می ا	کم گشته -	بنجی مجاز و کنایه از گردن کشتی
یاری گر - مددگار -	یار د - بنجی تواند -	یا قوت سربسته - کنایه از بن غلوش
یاو - بنف و بنجی دل -	یاره - بنجی قوت -	یا قوت سکندری - یا قوت سزاوار
یاوه - هرزه پیوده و مجازاً یعنی	یال - بنجی گردن و موی گردن	شایان عظیم -

نہادون - بے گذشتن - نہین - بے سروپوش - نمیب - امال نہاب یعنی غارت -	نیتان - ماہ بہار - نیوشیدن - بے شنیدن - نیاز - بے احتیاج - نیاکان - بے اجداد و مراد حضرت خلیل اللہ و حضرت اسحاق پیغمبر نیازادہ - یعنی پسرزادہ زنگہ - نیک بہر - عبارت از حلال مطلق - نیفہ - جای از ارنبہ و بے پوشین و بقیہ و امالہ نافہ یعنی پنجہ بناف دارند	نہادون - بے گذشتن - نہین - بے سروپوش - نمیب - امال نہاب یعنی غارت - ن می نہرو - قوت - نیمشب - مراد حالت نزع نیایش - دعا بازاری و اکلح کردن نیوشندہ - شنودہ - نیل - بے رودخانہ نمبر - نیا - جد پدری خواہ مادری -
نیزہ خطی - نیزہ راست - نیزنگ - بے مکرو فریب - نیمروز - یعنی نصف النہار و ولایت نیکنامی نمودن - کنایہ از نیکی کردن نیش - مراد نوک سنان و نیز - نیارست - بے نتوانست - نیم دست - بے سند کوچک - نیم تاج - نوعی از تاج است کہ از دیبا بافتہ و بجاہر مرصع کنند - فی عسکر - مراد قلم -	باب و ا و و اداع - پدید آوردن - و ر ورق رختن - کنایہ از بخل کردن ورق درنوشتن - ترک کردن و ناستودن - وزغ - بے غوک و سنگ پشت ورق - کنایہ از سپہ زرین - و س وسق - جانور سے در ترکستان برابر رو باہ سفید رنگ کہ واغما کہ سیاہ بران باشد -	و ا وادی - در میانہ دو کوہ - و ب وبال - ناگوار - و ث وثیقہ - مراد عہد نامہ - وثن - بے صنم و بت - وثن - بے جامہ - و ح وحش - جانوران دشتی - و د
و ش و شاق - خادم و غلام و بیک تیز رفتار - و ط وطن - مراد روم باشد - و ل ولیکن - حرف استہراک و در فارسی و او افزوده و این امالہ لاکن است ولیک - مخفف ولیکن - ولی - مخفف ولیک - ولید - نام بادشاہ یعنی کودک -	باب ہ کلان موسی علیہ السلام - ہاروت و ماروت - نام دو فرشتہ	ا ہ ہارون - یعنی قاصد و نام برادر

مهره لاچورد - مراد آسمان	مهر موم - نقش مهر -	میر - مراد مدوح و مخلص نظامی که نغمه آید
مهره - مراد مهره تسبیح -	می	باد شاه است -
مهر گرم کردن - کنایه از افزونی محبت	میخ - یعنی ابر -	میوه - یعنی بهشت -
مهر خدا - کنایه از باکره -	میوه دار - درخت میوه -	میخانه - مراد آلات و ظروف تزئینات
مهد بوس - یعنی بوسیدن مهد	میانچی - واسطه کاری مراد صفت	میل - مراد خطوط شعاعی -
مهرگان - روز شانزدهم از مهرماه	میعاد - وعده دادن -	مینا - مراد شیشه -
مهره دار - کنایه از کینرک -	می خام - مراد شراب خالص -	میشاق - عهد و پیمان -
مهد بر آمدن ترنج - اشاره بر رسیدن	میزان زور - عبارت از شجاع	میش - گوشت و دونه -
بهار و اینجا مراد غم بهجای باشد -	میمنه - فوج دست راست -	میوه - مراد از ذات کینرک -
مهر بست - یعنی تمام گشت -	میسره - فوج دست چپ -	می آلوده کردن - کنایه از بسیار مزخرف کردن
باب نون		
ن	نا داشت - یعنی ناواقف -	نخلین - درخت خرما -
ناموس - سنگ و عزت -	نارنج زرین - کنایه از آفتاب -	نخچر - یعنی شکار -
ناف زمین - مکه معظمه -	نار - تنعم و کامرانی -	نخلبند - یعنی باغبان -
ناپید - نام ستاره زهره بر فلک	نای ترکی - نام نای ترکان	ن
نوم -	ناب - یعنی خالص -	نرم کردن - مطیع و فرمانبردار -
ناورد - رفتار به سرعت و بعضی جنگ	ناحیه - یعنی جانب و طرف از	ن ز
ناگزیر - ضرور	ناسفگان - مراد زنان باکره -	نزل - آنچه پیش همان فرود آرند
نارون - درخت خوش قد و خوش	نام تر - یعنی نامی تر -	نزار - لاغر مراد بقلنس -
ناج - نیزه خرد و کوچک -	ن ب	ن ز
نا تراش - یعنی نا تراشیده در محل	نبض - رگ جنده مشهور -	نژاد - یعنی اصل و نسب و نام
بدی آرند -	ن ت	یکه از اترک -
نا و نوش - کنایه از نغمه و شراب	نیانست - مخفف توانست -	ن س
نامرومی - ناهلی و ناکسی -	ن خ	نسترن - نام گل هندی سیوئی -
ناف عالم - کعبه معظمه -	نخل - درخت خرما -	ن ش

م و	مقرعه آتشین - شعله که در دماغ از صاعقه	بران شکار کنند -
مویائی - نام دوائی پیوند شکستگی	شدید پیدا شود -	مطبخ - بنی باورچی -
موکب - لشکر گرداگرد سلطان -	مقرنس - مدور یعنی عمارتیکه بصورت	مطرا - بنی آراسته -
مویینه - مخفف مویینه نسبت بموی	بینی کوه سازند و مراد عمارت بلند -	م ع
میغی - آنچه از موی سازند -	مقراضه - نوعی از پیکان -	معراج - نزد بان مراد مرتبه -
موبد - دانشمند -	م ک	معراج - نوعی از جامه نفیس -
موصل - نام شهر -	مکس مال مکاس - بمعنی تنگی کردن	معراج گران فلک - مراد قضا
مونی شکست - ای برابر یک موی	در بیج -	و قدر -
کنایه از اندک شکست -	م گ	معلق زدن - چرخ زدن -
موج گوهر فروش - مراد از سخن دانایان	مگر - بنی تحقیق و بمعنی شاید -	معیار - هندی کسوئی -
موم - اشاره بهان جهان -	م ل	معامل - مراد اهل انجمن -
مولی - بنی خادم -	ملع - چیزیکه بروی نقه اندوده	م ع
م ه	باشد -	مغربی - اشرافی و زر خالص -
مهندس - هندسه دان و اندازه	ملالت - آزدگی -	مغز در سر کردن - کنایه از خاموش
کننده -	ملک - بنی ملکیت -	شدن -
مهد - گواره -	م م	مغز سخن سوختن - بی انتظامی سخن
مهره و حقه - نام بازی -	مان - بنی بایش -	در وقت غضب -
مهر از کف بیرون افکندن - کنایه	م ن	مغانه - یعنی مانند قوم مغ -
از باختن بازی -	منش - طبیعت -	مغز پالوده - مراد مغز ضعیف -
مهر موم ساختن - کنایه از ظاهر	منجوق - بنی ماهیچه علم -	مغ - آتش پرست مراد آتش افروز
ساختن -	من - سنگدان یعنی وزنی موقوف	م ف
مهر آوردن - رحم کردن -	منسوج - قسمی از پارچه ابریشمی نقش	مفرد سوار - آنکه در سواری یکتا باشد
مهره بازی - حیل گری -	منجیق - هندی گوین - مراد عصا	م ق
مہتاب قمر و ماه -	منایخ - بنی سوراخهای بینی -	مقرعه - تازیانه -
مهره کمر باگون - مراد زمین -	منزل - مراد منزل گاه سکندر -	مقدونیه - شهری پای تخت یونان

۴۰
همچون بازی حرف
را که با بیار غلب
پایند به از کف افکندن
در پیش

گوہر گرامی - حاصل کنندہ گوہر	گ	گہر - مخفف گوہر -
گوپال - گرز و نام سرداری -	گہر ہای روشن تر از آفتاب -	گی -
گویی - مراد آفتاب -	مراد کمال از افراد انسانی -	گیتی - زمانہ -
گوش سخن - مراد گوش سخن نبوت	گہوارہ - مہد -	گیلی - منسوب بہ شہر گیلان -
گونہ - بمعنی رنگ -	گہر ہای روشن - مراد اشعار و آیات	گیسو کشیدن - عبارت از خوری کشیدن
باب لام		
لا	لاحت تحت - پارہ پارہ -	لگ
لاجوری نقاب - کنایہ از جامہ	لاحت - بمعنی گزراہی	لگام دادن - مراد متوجہ شدن
ماتم -	لختی - بمعنی قدرتی و اندکی -	لو
لاجوردی بساط - کنایہ از فلک	لش	لوث - بمعنی آلودگی -
لاجوردی - مراد جامہ نیلی -	لشکر کش - سردار و پہلوان و	لوح ناخواندہ - مراد شعرا سے خام
لاجورد کشیدن - کنایہ از نوشتن -	تیغ زن -	لویدر - دیک سر کشادہ -
لاف زدن - از بجا بمعنی عمل کردن	لط	لور کند - زمینیکہ از اظہار
معنی دعوی دروغ -	لطف - تمازگی در کار	آپ اورا کندہ باشد -
لاکن - مخفف لاشکن کہ کوہست	لع	لہ
نزدیک ملک روس -	لعل - مراد لعل شہجراع -	لہو - بازی -
	لعل زہر - کنایہ از روشنی صبح -	لی
لب	لف	لیف خز - مراد آب ریشم
لبیشہ - پوز مال اسپ مراد گام	لغیہ - بمعنی پارہ گوشت -	خام -
لباد - چوبیکہ برگردن گاونہند -	لق	لیوس - بالفتح بی غیرت -
لح	لحا - دیدار -	لیاذ - آخر ذال بمعنی
لحاف - مراد برگستوان اسپ	لحقوا جنبش - نام استاد سکندر	پناہ گرفتن -
لح	پیرارسطو وزیر -	لیث - بمعنی شیر درندہ -
باب میم		
م	مایہ - مراد اعمال -	مار مہرہ - مہرہ امیت در مار -

گ و	گل ناشگفته - مراد زن باکره -	گرو بستن - شرط کردن
گوهر آما - انتظام دهنده گوهر -	گلاب سپاهان - گلاب ملکه سپهان	کردن کشی - مراد ناز -
گوهر خانه خیر - مراد آنحضرت یا حضرت عیسی -	مشهور است -	کردن کشادن بخود - بتخت و کبر
گوهر آلودن - گوهر بستن -	گلاب - عبارت از اشک و عرق	کردن
گوی هفتاد و راه - مراد دنیا -	رخسار -	کردن دادن کبسی - مراد مطیع شدن -
گوران نگار - نگارستانی که در و	گلشکری - نوعی از حلویات -	کردن کشان - گردن بلند کردن
اشکال گوران و حیوانات دیگر نقش کنند -	گلاب گلگون - مراد از شراب سرخ	گ ز
گوهر فروش - مراد شاعر -	گلبن گوی - مراد از زمین -	گراف - دروغ
گوگرد - هندی گند محک -	گل - کنایه از عضو مخصوص زنان	گزارندگان - مراد راویان -
گوهر پسند - مراد قدر دان سخن -	گل زرد - مراد چهره زرد -	گزید - خراج و باج مبدل گزیت
گوهر - اشاره بسخن آبدار -	گلک - ای گلک حیوانات -	گزرگاه - کنایه از دنیا -
گوهر پی بر کشیده - مراد مغلوب	گل - کنایه از آسمان -	گرافه - بنی دروغ -
گوزن هندی پاز حاد ادا ز کینرک	گنج - شهری در ایران -	گزانیده - بنی گزنده -
گوش مالیدن - هوشیار کردن	گنج دیوار بست - گنجی که بوده	گزشت - بنی سوار -
و شجاعت نمودن -	خاک پنهان کنند -	گ س
گوله - ای گلوله تفنگ -	گنبد چار بند - مراد چار کره عناق	گستاخ دست - بهنی چالاک
گوی سیمین - کنایه از ستارگان -	گنبد تیر گشت - کنایه از آسمان -	گستاخ روی - بی شری -
گوشه گرفتن - عبارت از اعراض کردن -	گنجه - شهری در ایران -	گ ش
گوش بیج - بنی گوشمال -	گنج باژ و د - مراد مال بی فیض	گشتن - سیر کردن -
گوی برون - سبقت نمودن -	گنج - خزانه مراد فوج و مراد اسراف	گ ل
گوهر افشانی چشم بیننده - ای	گنجدان شگرف - مراد مکند زنده	گلبنه - مراد شعرا -
آتش افشانی -	گنج روان - نام گنج عظیم -	گلو شاخ شاخ - کنایه از دشت
	گنجور خانه - باضاف یعنی خازن	که در جماع بصوت بلند خوانند
	قلعه -	گل شگفته - مراد آتش -

کمان کشادون - سستد حرب شدن	کشادون روی - منبسط بودن	ما زاغ البصر واطقی یعنی میل نکود چشم پیغمبر بطرف دیگر و نافرمانی نمود ای در حال معراج -
کن	روی	
کنجشک - یعنی عصفور مرغ خانگی	کشتی در آب افتادن - کنا به	ک د
ک و	از عرق شدن -	کد پور - صاحب خانه و مجازا بجناب
کواکب - ستارگان -	ک ف	کد بانوی - صاحب خانگی -
کوه - مراد سر -	کفه - پله ترازو -	ک ر
کوتوال - مراد قلعه دار -	کفل گرد کردن - مراد فربه شدن	کرگدن - هندی گنبد اچار پایه
کوسه بی ریش -	کفل پوش - یعنی عبا که پوشش	مردوف -
کویج - موب کوسه بی ریش -	است -	گردی - منسوب بشهر کرد -
کوهه - بلندی هر چیز و با برای	کل	کرک - شهری از مضافات بیت المقدس
نسبت و نوعی از اسلحه و مراد سنگ	کلیچه شدن - مجتمع شدن -	ک ژ
مردارید -	کلید - مفتاح -	کژ زخمه - انگه زخمه ساز راست
کوس زدن - مقابله بحریف کردن	کله - آنچه شل خیمه کوچک از جامه	ن تواند زد -
وصف آراستن -	باریک جهت منع پیشه و گس سازند راه	
کور چشم حریر - بقلب اضافت	خیمه خرد -	ک س
نوعی از پارچه پابریشی -	گلهداری - بادشاهی -	کسری - لقب شاهان ایران
کوره - نقل هندی بهشی -	ک م	کس خانه - مراد صاحب خانه
کوهسار - کوه کلان -	کر بر کر - مراد بلندی بر بلندی	ک سق
کول - پوششی که از گوسپند کلان	کر بستن - سستد خدمت شدن	کشادون عالم - گرفتن عالم -
سازند -	کتر روزگار - اندک مدت -	کشور خدای - مراد سلطنت -
کوه سنج - چیزیکه کوه بدان بنهند	کین آوردن - تاخت آوردن	کشیده کر - مراد مستعد -
مراد جفاکش و بردبار -	کم بودگی - نادانی -	کشاورز - مزارع -
کوشر بسته - تند آبی باشد که در زمین	کم گرفتن - کنایه از استحقاق و	کشاده فشن - زباده گوئی -
کوهسار ملک برودع می باشد -	بقتارت دیدن -	کشادون نافه - مراد انتشار فحاشی
کوه پایه - یعنی کوه مستقل -	کر بسته - یعنی نوکر و خادم -	اخلاق -

قلم راندن - نوشتن	دسته بجر -	ان پوشتین سازند -
قلم دیده - احوالیکه تبصره قلم درآمده باشد -	قلمهای شکلی - مراد کال با	ق و
قلم در کشیدن - محو کردن -	ق ن	قواره - حقه های آتشین -
قلم در خارش آورد - ای بنویس	قنطار - یک پوست گاو پراز زر	ق ی
قلب - فوج میان -	قنطال - نام سردار است از لشکر روس -	قیاس - اندازه نظر -
قلب گاه - جای فوج اندون	قنذر - نام ولایتی قریب طلمات	قیامت - هیشگی و روز مشر -
قلم از پشت بجر رسته - باقیبا	و نام جانوری سیاه رنگ که از پوست	قیر - روغنی سیاه که در کشتی مالند
	باب کاف تازی	قیروان - مشرق و مغرب -
ک ا	کام دل - کنایه از عشق	کینزک -
کافور خوار - مراد نامرد -	کار فرما - مراد سکندر -	کباب در رسانیدن - بختن کباب
کاسد - ناسره -	کار مانخته شود - ای عیش کامل شود -	کبوتر - کنایه از سخن -
کاروانی - متاع قافله -	کان - مراد درگاه سکندر -	کبوتر دم - کنایه از بوسه خاطر خواه
کان تنگ - کنایه از ذات خواجه	کان گوهر - مراد ذات سکندر -	کبادا - کمان ورزش -
نظامی -	کار دراز کردن - کار بدشواری	کبودی و کوری - بمعنی سپیدی و بد حالی -
کام ناکام - بنی بالضرور -	انجامیدن -	کبک نالنده - مراد مرغ کباب -
کافور ناساخته - کافور بی خش	کافور و عنبر - اشاره بسفیدی	ک ت
کامگار - قیاب -	کاغذ و سیاهی بدو -	کمان - جامه -
کار بستن - عمل کردن -	کان تاریک - کنایه از ذات خواجه	ک ج
کامداری کند - ای در کار خود مستقیم ماند -	نظامی -	کجا - بنی هر کجا و برای تحسین و
کار چون زر کردن - کنایه از	کام - هندی تالو -	تکیه کلام قدام -
آراستن کار -	کامین - بمعنی مهر و دست پیمان	ک ح
کار سخت گیر - ای خراب و تباه	ک ب	کحل - مرده -
سازنده -	کبک - هندی چکور جانور مراد	کحل مانراغ - اشاره بآیه کریمه

فرسان - آواز بلند - فغفور - لقب پادشاه چین -	فراطوس - نام جاهل ساکنان آنجا به بخردی موصوف - فرنگ - نام ملک مشهور -	فرساده - مراد اسطویار و مشک - فرشته منش - باعتبار حفت ملهات فرزانه خوی - باعتبار زیرکی و غلط فقه - یعنی شکوه و شوکت - فریبده - یعنی زبیده - فراست شناس - یعنی قیاده شناس فروزان آهن - عبارت از انداختن زغال - فروش - اماله فراش - فرخ پی - فرخنده قدم - فرواط - یعنی کشتی چنان ظاهر این اصطلاح خاص ملکی باشد همچنین مشتق فراود خواه - یعنی داد خواه -
فل فلکه - چرخه ریمان مراد پاره های گوشت پشت که پس ناف واقع شود فلاطون - نام حکیمی فلاطوس - نام جای که مردمان آنجا به بخردی شهرت دارند - فلسطین - نام شهری از ملک شام	فس فسار - نکته اسپ - فسوس - بپراه کردن و بیکار و دریغ و حسرت - فساینده - افسون کننده -	
ف فور - نام باد شاهی -	فش فش - یعنی یال اسپ -	
فی فیلقوس - نام پدر اسکندر -	فص فصل - مراد حکایت -	
	فغ	
باب نواف		
ق قصب - جامه ابریشمی -	قبضه - مراد دست بهارزان - قبان - یعنی ترازوی بزرگ -	قا قاروره - ظرفیکه آتش داده بطرف دشمن سردهند - قالب - یعنی صورت حالیکه کخیرو بیان کرده مراد بود - قائم رخیتن - عاجز شدن - قائم - جانوری که از پوسته آن پوشین سازند - قائم رمی - مراد سکندره که در رمی مقام داشت -
قط قطره آب - مراد از نقطه - قطیعت - بریدگی - قطران - جامه سیاه و درختان	قد قدخان - نام پادشاه - قدمایه - اندک مایه -	
ق قفیر - پیرانه کلان - ققاع - یعنی شیشه و جاب و بشندید فانوس از شراب -	قز قزاکند - چله که پری از شیر خام سازند -	ق قرب

باب غین بمعجمہ		
غ ا	غدار - بسیار بی وفا -	خضم اندازند -
غار ژرف - اشارہ از دنیا -	غ ر	غل
غار تیدن - بمنے تاراج کردن -	غریب - بمعنی عجیب و نادر و سنا	غلط - مراد صاحب غلط -
غالیہ - خوشبوی سبہ رنگ -	غویوان - شور کنان	غلیو از - بمعنی ازغن ہندی چیل
غ ب	غواب سبہ - کنایہ از شب	غلط کردن ضائع کردن -
غبار - گرد -	غره - بمنے روشن -	غ م
غبار شدن زمین - مراد کندہ	غ ز	غم - مراد از برہمی عیش -
شدن زمین بہ نعل اسپان -	غرین - نام شہری از ملک	غن
غضب - بمعنی گوشت آویختہ	ترکستان -	عجیہ - مراد عضو مخصوص مردان
زیر ذقن -	غض	غ و
غبار بر آمدن - مراد بے رونق	غضبان - بمنے قہرناک	غول - بمنے دیو -
شدن -	و باستعال فارسی بمنے	غول سبہ - کنایہ از شب -
غ د	شکے کہ از بنجیق سوی قلعه	غور - نام شہر نزدیک قندہار -
باب فا		
ف ا	فحل - بمنے نر -	فس افکندن - عاجز کردن و
فال - شگون -	فحلی - بمنے نری -	مغلوب ساختن -
فام روئینہ خم - مراد چرم کوس	ف ر	فرزانہ - مراد از بلیناس حکیم -
روئینہ -	فرہنگ عقل و خرد -	فرخار - نام شہرے حسن خیز -
فال فیروز فال - مراد شاہ	فروغ - مراد آنحضرت صلی اللہ	فرانخی چشم - خوشخوی و وفاداری
ف ت	علیہ وآلہ وسلم -	فروہشتن - بمنے آویختن -
فراک - تسمہ دوال پس پیش	فروماندن - عاجز شدن -	فروج - چونہ مرغ -
زمین اسپ -	فراخ - مطول و کلان -	فرزند زن - فرزندیکہ ہمراہ زن آید
فتنہ - مراد صاحب فتنہ -	فوات - رودخانہ کوفہ -	فرو بردن - کنایہ از ہلاک -
ف ح	فرو مال - اسی اصلاح کن -	فراز - بمنے نزدیک -

وزنان قوم انهار را گرفته کدبانوی خانه خود ساختند -	سکندر یا مطلق قصه -	برای گنجین اسپ -
عز	عقرب - گزدم و دیو خدیت و زیرک در کار -	عنان را ندن - روان شدن -
عزم - بمعنی قصد -	عقاپین - مراد از ناخن -	عنان باز کشیدن - ترک کردن و فرو گذاشتن -
عزب - مردی زن	عقابان شکار کننده - کنایه از حوادث روزگار -	عنان در عنان آوردن - معانی و برابر شدن -
عشق	عقاب - جانور شکاری	عنان خوش کردن - کنایه از رضن و آمدن -
عشوه - ناز و فریب و حرکت معشوق -	عل	عنان کشیدن - اطاعت کردن عنان تاب شدن - روان شدن عنان دزدی کردن - کنایه از مراجعت -
عص	علف - گیاه خورشی چاروا -	ع و
عصمت - پاکی -	علی الله - یعنی بر خدا لازم ست -	عود گره - عودیکه گره دارد خوشبو عودافروخته - سازیکه شعله آواز داد و لهزار کباب سازد -
عط	عم	عود و شکر سوختن - سوختن هر دو مجلس رسم ولایت است -
عطف دامن - کناره دامن و فرا وزیر دامن -	عماد - بنای بلند -	ع ه
عطار کرخ - محله در بغداد -	عملیانه - مقایسه برای عمل قرار دهند -	عهد - قرارداد -
عطر ساسی - عطر آلوده -	عمود - بمنه گزر -	ع می
عطف گاه زمین - کنایه از فتمای زمین -	عملدار - عامل -	عیص - نام پسر حضرت اسحاق پیغمبر و بنی درخت بسیار پیچیده و انبوه عیوق - نام ستاره روشن کناره راست کمکشان -
عفت - پاکی -	عماری کشان - خادمان -	
عق	عن	
عقد - بستن نکاح - و مراد از ملک -	عنان تازی - جرات کردن -	
عقیق - مراد از لب و مراد از روشنک دختر دارا -	عنان اسپ را بدولت سپرد ای قبضه اختیار کار خود را با قبضه سپرد -	
عقد گوهر نشان - مراد قصه	عنان بر کشیدن - کنایه از	

طغ - اید -	ط غ	طرفدار - بخت بادشاه -
ط و	طغاج - شهری از ترکستان -	طرد - حمله آوردن -
طوبی - نام دهنده در بهشت -	طغان شاه - نام بادشاه عراق -	طرائف - جمع طریف مال و ثواب -
طوف - گرد چتری گشتن -	طغرل - نام بادشاه و نام جاکو -	طراق - آواز شکستن چیزی -
طوطیانوش - نام شخصی زبان دان -	طشکاری -	طره ایوان - هندی موندیری -
زنگی -	ط ل	طرفگاه - مراد دنیا -
طویلہ بیرون زدن - کنایه از بر آمدن -	طلاق طبیعت - کنشادگی طبیعت -	طرس - پهلوان زبردست -
طوق و تاج - تحت و تاج -	طلق - ابرک -	طش
طوق بردن - سبقت نمودن -	طلمس - حکمت ساختن در چیزی -	طشت - کنایه از فلک -
طویلہ بستن - نیمه زدن -	طلا - بمعنی ذهب -	طشت خون - طشتیکه بر آید -
ط می	طلایه - فوج دیدبان لشکر شاید تصویف طلیعه باشد -	قتل گنهکاران نهند -
طیب - خوشبو -	طلاتی - طلا و زر اندوده -	طشت سپین - کنایه از صبح -
طیرگی - بمعنی سبکی و خفت -	ط م	طشت و خایه - مراد از زمین و آسمان و مراد از بازی -
	باب طای مجمله	
طن	طلات که سکندر در انجا رفته	ط ل
طن - بمعنی تهمت و گمان -	طل زمین - کنایه از شب	طلات اسکندری - مراد جهان
	باب عین همله	
ع و س عدن - کنایه از شب و عبارت از ماه -	گیرند و عبود و بیا مجازاً -	ع ا
ع و س - بمعنی کوچک و بخت که بازی دختر است -	ع ت	عاج - دندان قیل مراد سفیدی -
ع و س جهان - کنایه از ماه -	عتاب - ملامت و رسوائی -	عارض - بمعنی غشی -
ع و س از عهد انجا زبستند -	ع ر	عاصی - گنهگار -
اشاره بدانست که روسیان و طن	عوشیان - مراد فرشتگان -	ع ب
	عرق ریز - ریختن عرق -	عبرت - بمعنی پند -
	عراق - نام شهر -	عبره - محصولات که از کشتی نشینان

شیر خوردن - مراد پرورش یافتن شیر شستن - یعنی گذاشتن	نفث موجود - شیر - مراد از سکنر -	شیران پولاد خاص - مراد پهلوانان -
باب صاد و مصله		
ص ب	ص و	صل
صبوح - یعنی صبح - صبوحی - شراب صبحگاه - صبا - مطلق باد - صبح البق سوار - باعتبار سفیدی و سپاهی - صبوری - یعنی تغافل مجاز -	صدف - غلاف مروارید - صراف - سره کتند زر - صرف پالوده - مراکمال صفائی صطرخ - نام قلعه فارس مخف اصطرخ - صطلاب در آفتاب - عبارت از آنکه دریا قتن وقت از احوال و ادوار افلاک -	صلح - یعنی آشتی - صلا - خواندن برای طعام خوردن صلیب - خط چهار گوشه - صلب آتشی - زردی و سرخی که بر جوهر طلا ظاهر شود - صلب - یعنی پشت -
صح ح	ص ن	ص و
صحای جان - مراد عالم ارواح - صحن پالوده - کنایه از اندام نهانی زن بکر -	صنم خانه - خانه معشوق - صواب - یعنی راست -	صنم خانه - خانه معشوق - صواب - یعنی راست -
باب ضا و حجه		
ض ر	ضم م	ض و
ضرم غام - شیر درنده -	ضماندار - یعنی کفیل -	ضو - یعنی روشنی آفتاب -
باب طامی مطبقه		
ط ا	طا و س	ط ب
طاق نیلوفر - کنایه از آسمان - طاق لبستن - طاق ساختن - طاسک - تصغیر طاس یعنی پشت طاق - نوعی از عمارت عراقی - طاق جفت - کنایه از دو برابر - طاوس رنگ - باعتبار لباس رنگین	طاوس پراننده - مراد بی رونق و بدنا - طاق خرپشته - عبارت از عمارت طاس - یعنی جام - طبرزد - خوب تبرزد - فکر سفید طبرخون - عتاب و عین آتشان	طبرخون زدن - پلاک ساختن طبقهای بلور - ای ساخته از بلور - طبق مشک - چیزهای خوشبو است شون - طراز - نام شهری و یعنی آرایش

شم - کفش چرمینه - شمع روشن - کنایه از سخن خوب شمشاد - قصبه از درخت سرو - شمشیر جان - عبارت جنگ وصلح و آشتی -	شقی - مراد از مادر و رشک - شک شکو هیدن - بمعنی ترسیدن - شکنج - پیچ و تاب - شکوفه - گل درخت میوه و مطلق غنیمت شکر نیز - شاکیه در در عروسی بر عروس و داماد شاکه کند و نوا می شیرین شکر خوردن - لذت یاب شدن شکو هندی - با هم خاطر داشت - شکوه - بمعنی شوکت و امر از شکو هیدن بمعنی ترسیدن - شکر ایچمتن - در خنده آوردن - شکن - عبارت از چین زلف - شکستن - جدا گردیدن و دشمنی نودن - شکر پاره - کنایه از معشوق شیرین حرکات -	شخه - کوتوال - شخ شخ - یعنی زمین سخت یا مخفف شاخ - ش و شداد - بادشاهی بانی باغ ارم - ش ر شربت تر - مراد شربت تازه - شروان - نام شهر - شروه - نام پهلوانی از شهر ارم - شراب رقیق - کنایه از خنک و لذت شرط - بمعنی طور و وضع - ش س شستری - مراد و بیابانی شهر شتر ش ش شش جهت - مراد دنیا - شش پهلو - مراد دنیا به نظر جهات ششدره - عبارت از عجز و درنگ ش ط شطاحی - بمعنی بیجانی و شوخی - ش ش ع شوخانه ابریشم - ش ش غ شغل - کار و اندیشه - شغب - شور و فساد - ش ف شمس - کفش چرمینه - شمع روشن - کنایه از سخن خوب شمشاد - قصبه از درخت سرو - شمشیر جان - عبارت جنگ وصلح و آشتی -
ش ن شگرف سودن بر لاجورد - کنایه از نمودار شدن سرخی صبح بر فلک -	ش ک شکو هیدن - بمعنی ترسیدن - شکنج - پیچ و تاب - شکوفه - گل درخت میوه و مطلق غنیمت شکر نیز - شاکیه در در عروسی بر عروس و داماد شاکه کند و نوا می شیرین شکر خوردن - لذت یاب شدن شکو هندی - با هم خاطر داشت - شکوه - بمعنی شوکت و امر از شکو هیدن بمعنی ترسیدن - شکر ایچمتن - در خنده آوردن - شکن - عبارت از چین زلف - شکستن - جدا گردیدن و دشمنی نودن - شکر پاره - کنایه از معشوق شیرین حرکات -	ش ش شش جهت - مراد دنیا - شش پهلو - مراد دنیا به نظر جهات ششدره - عبارت از عجز و درنگ ش ط شطاحی - بمعنی بیجانی و شوخی - ش ش ع شوخانه ابریشم - ش ش غ شغل - کار و اندیشه - شغب - شور و فساد - ش ف شمس - کفش چرمینه - شمع روشن - کنایه از سخن خوب شمشاد - قصبه از درخت سرو - شمشیر جان - عبارت جنگ وصلح و آشتی -
ش و شود - بمعنی زود - شوشه - مراد از زغال چسبیده - شوریده راه - مراد گراه - شوی - مراد از طالب شراب -	ش ک شکو هیدن - بمعنی ترسیدن - شکنج - پیچ و تاب - شکوفه - گل درخت میوه و مطلق غنیمت شکر نیز - شاکیه در در عروسی بر عروس و داماد شاکه کند و نوا می شیرین شکر خوردن - لذت یاب شدن شکو هندی - با هم خاطر داشت - شکوه - بمعنی شوکت و امر از شکو هیدن بمعنی ترسیدن - شکر ایچمتن - در خنده آوردن - شکن - عبارت از چین زلف - شکستن - جدا گردیدن و دشمنی نودن - شکر پاره - کنایه از معشوق شیرین حرکات -	ش ش شش جهت - مراد دنیا - شش پهلو - مراد دنیا به نظر جهات ششدره - عبارت از عجز و درنگ ش ط شطاحی - بمعنی بیجانی و شوخی - ش ش ع شوخانه ابریشم - ش ش غ شغل - کار و اندیشه - شغب - شور و فساد - ش ف شمس - کفش چرمینه - شمع روشن - کنایه از سخن خوب شمشاد - قصبه از درخت سرو - شمشیر جان - عبارت جنگ وصلح و آشتی -
ش ه شهر بند - کسیکه بحکم حاکم در شهر ماند و بجای دیگر رفتن نتواند و بمعنی جمعه و آرایش هم - شهر یار - مراد از مدح نظامی شاه نصره الدین -	ش ک شکو هیدن - بمعنی ترسیدن - شکنج - پیچ و تاب - شکوفه - گل درخت میوه و مطلق غنیمت شکر نیز - شاکیه در در عروسی بر عروس و داماد شاکه کند و نوا می شیرین شکر خوردن - لذت یاب شدن شکو هندی - با هم خاطر داشت - شکوه - بمعنی شوکت و امر از شکو هیدن بمعنی ترسیدن - شکر ایچمتن - در خنده آوردن - شکن - عبارت از چین زلف - شکستن - جدا گردیدن و دشمنی نودن - شکر پاره - کنایه از معشوق شیرین حرکات -	ش ش شش جهت - مراد دنیا - شش پهلو - مراد دنیا به نظر جهات ششدره - عبارت از عجز و درنگ ش ط شطاحی - بمعنی بیجانی و شوخی - ش ش ع شوخانه ابریشم - ش ش غ شغل - کار و اندیشه - شغب - شور و فساد - ش ف شمس - کفش چرمینه - شمع روشن - کنایه از سخن خوب شمشاد - قصبه از درخت سرو - شمشیر جان - عبارت جنگ وصلح و آشتی -
ش می شیپور - نای رومی که در حربگاه نوازند - شیر گردون - برج اسد - شیشه می - کنایه از عیاشی و دل شیر مرغ - مراد عجیب هر چیز -	ش م شماس - آفتاب پرست - شمع شب افروز - مراد یاد خواب شبینه - شموس - سرکش و متد -	ش ش شش جهت - مراد دنیا - شش پهلو - مراد دنیا به نظر جهات ششدره - عبارت از عجز و درنگ ش ط شطاحی - بمعنی بیجانی و شوخی - ش ش ع شوخانه ابریشم - ش ش غ شغل - کار و اندیشه - شغب - شور و فساد - ش ف شمس - کفش چرمینه - شمع روشن - کنایه از سخن خوب شمشاد - قصبه از درخت سرو - شمشیر جان - عبارت جنگ وصلح و آشتی -

نامناسب نمودن - سنبل - مراد زلف محبوب - سنبله - عبارت قطری عرق - سنگ - کنایه از وقار و قبولی بزرگان سنجی - مراد عالم - سنگین دلان - عبارت از ظالمان سنبه - بمعنی آله سواران کشته - سندروس - مراد زرد - سنگ بوم - بمعنی سنگستان -	سبه نوبت زن - نقاره نواختن سبه وقت - سهم - خوف و ترس و معنی تیر - سهمناک - دهشت ناک - سهیل - نام ستاره - سبه دانه - مراد سلطنت و پیغمبری و حکمت - سهی سرو - سرو راست -	سیم کردن - مراد ویران ساختن سیم درزر - زرمشوش - سیم نگداخته سیم خالص - سیم گون سکه نوبهار - کنایه از گل سپید رنگ - سیم کاری - مراد دل فریبی - سیم - مراد از نوشابه - سیاوش - نام پسر کیکاؤس - سیم سوخته - بمعنی تمام سوخته - سیفور - جائه ابریشمی سیاه - سیرگشتن - مراد رنجیده شدن سیلاره چرخ - اشاره به ماه - سیاهی نمودن - ظاهر شدن - سی آرش - کنایه از کلام دراز سیاه - کنایه از زغال فروشن -
س و	سی می	س
سواد - نواح شهر - سوک - ماتم - سواد سفینه - مراد سیاهی خطوط - سواد حبش - کنایه از زغال سیاه	سیاه گون - مراد مضطرب - سیاهی ده خال - یعنی آرایش وزینت ده - سیاست - حکم رانی بقصد حفاظت و رعب و دهشت - سیابان - مراد دزدان -	س ه
ش ا	باب شین منقوطه	ش
شاهین - جانور سه شکاری و نیز زبان ترازو - شاه گویندگان - مراد حضرت پیغمبر - شاهدان - نام پهلوان - شاه بهر - خوشدل - شاهان روین تن - اشاره باجداد در اینجه بمن واسفند یار	شاه چین - کنایه از آفتاب - شاخ ست - مراد دنیا - شاخ سرو - کنایه از زغال و کنایه از مرغ کباب - شان - بمعنی ایشان - شاخ بازی - مراد بر آوردن شاخ شادخوار - مراد بسیار بهره -	ش ب
ش ح	ش ب	ش ح
مانند چراغ تابان باشد - شب آهنگ - مراد ستاره سحری - شبگاه - بمعنی شام - شبخون - جنگ که در وقت شب از اعداد واقع شود - شبخون - مراد ف شبخون - شب - انقلاب زمانه - شبدیز - بمعنی اسپ سیاه رنگ -	ش ح	ش ح

سارار خوان - بکاول و چاشنی گیر ساقه - فوج پسین -	سودان - عاریتیکه بر سر مقابر سازند و گور خانه -	سرشتن - باهم آمیختن - سرزدن - کوشش کمال کردن - سرپیچیدن - اعراض کردن - سر نهادن - اطاعت کردن و سفر نمودن -
سبق بردن - غالب شدن و پیش دستی کردن -	سجده - قباله بامر -	سر در آمدن براه - یعنی روانه شدن -
سبحان حی الذی لا یموت ترجمه پاکست زنده که نمیرد -	سجده - قباله بامر -	سر بسوی راه افکندن - کنایه از مایل ساختن -
سبکباش - امی ترک تعلق کن - سبزه طاوس - مراد آسمان - سبزه آخر - کنایه از آخر که علف و کاه سبز در آن باشد -	سخن گوی پیشینه - مراد فردوسی سخن سنج - مراد شاعر - سختی کش - سخت کش پنج از نمود سختی - یعنی سنجیده و مقول -	سر آید زمان - یعنی مدت او آخر شود -
سبزه خنک سموش - مراد از ظک نیل -	سخن گفتن - مطلوب الاضافه ای گفتن سخن -	سرشت - خلقت و طبیعت - سر ناله کشادن - معطر کردن - سرافیل - نام فرشته مقرب الهی سرنگی - مراد چالاک -
سپیده دم - مراد موی سپید - سپهر در آب افکندن - کنایه از عاجز کردن -	سخت بوم - مراد زمین مهلک - سخت گرفتن - بجد شدن در کاری سخت - از سختن بمعنی سنجیدن - سخت میر - اینکه جانش بد شواری بر آید -	سر بآب فرو بردن - مراد ناپایداری شدن -
سپند - دو معروف - سپاس - طاعت -	سدره - مقام جبرئیل - سده - دیواره ساخت اسکندر - سدهاب - گیاه هندی بتلی - سده سکندری - یعنی معروف در او و ذکر خیر و نام نیک -	سر پنجه - پنجه دست - سرین - نشسته گاه - و بمعنی طرف سر و نگاه - جای بر آمدن شاخ و جای بالای گوش -
سپاس بردن - مدح و ثنا کردن سپنج - کنایه از عمر قلیل -	سده سکندری - یعنی معروف در او و ذکر خیر و نام نیک -	سر از بندگی تافتن - از اطاعت خلق روگردانیدن -
ستام - سازا پس از قسم زین کلام ستد - بمعنی گرفت - ستوه - بمعنی نماز -	سده سکندری - یعنی معروف در او و ذکر خیر و نام نیک -	سرخاب - نام جانوری پرند -

زله - آنچه از طعنه برای کسی نگذارند	زهراب - بخت پناه -	زهر ناپ - آب تلخ -
زخم	زنجور گیری - زنجیر بزرگ -	زهر خند - خنده مرهم گام غضب -
زمن - بخت زمین -	وتشیه است بنیش آن -	زمنی
زمین زاده - خاکی نژاد -	زنده رو - نام دریای اصفهان -	زیارت گاه - جایی بتبرک -
زمام - مهار -	زند باف - بلبل و قمری و فاخته -	زپور - بخت معروف -
زمین بر زمین - باعتبار طبقات -	زند لاف - بلبل و قمری و فاخته -	زینهار - بخت پناه دامان -
زمین در زمین - تمام زمین -	زنگ بر آئینه افتادن - گنایه از نمودن صورت در آئینه -	زیر پا آوردن ادیم مین -
زن	زنگانه رود - نام سازی -	عبارت از حاجیان
زنده شدن باد - بخت حرکت باد -	زهره - بالفتح مواد و لیری و باصم -	که بعد از او اسعی کفش
زندگی - عبارت از آزرگی -	نام ستاره بر فلک - سم -	و پاک کند -
زنده دار - ایجاد کننده -	زهر نوشیدن - تحمل طعن دیگران -	زیر دستی - مراد فرمانبردار -
زنور و شنائی نهادن - گنایه از و در کردن فور -	نمودن -	زینهار خواه - مراد عهد شکن -
زنبوره - نوعی از اسلحه و پیکان -		زیت - روغن - برهون -
باب زای فاری		
ژاله - هندی او که از فلک بارد -	ژن	ژند لاف - بلبل و قمری و فاخته -
ژرف - عمیق -	ژنده - بزرگ از هر چیز -	ژنده پیل - پیل مست -
	ژنده سوز - مراد از کفر -	ژند
	ژند باف - بلبل و قمری و فاخته -	ژوپین - نیزه خود -
باب سین ممله		
ساق عرق - مراد همان عرق -	سال ازان قرار یافته -	سایه افکندن - سر بر پشت پای
ساخت خود - کهن سال -	ساق - کلک پاهندی پندلی -	کنایه بکمال پیری باشد -
ساز - مراد اسباب اختر شناسی -	ساز پرده زدن - بر پا کردن خیمه -	سازگار - دوست موافق -
سالیان - جمع سال یعنی چیزیکه -	سایه - مراد شب و اشاره بظلمات -	سایه یک کلاه - اشاره به فروختن بادشاهی -

رخ	رسم آبا - مراد از طریق حضرت ابراهیم پیغمبر علیه السلام -	رگ	رگ رستنی - عبارت از قوت نامیه
رخش کش - مسافوره آورد -	رشته زدن - کنایه از پیودن -	رن	رند - مراد غیل و بیابک -
رخش عمان تاب - اسپیکه	رص	رنگ	رنگ عروس - مراد طرز نو که خدایه
تحتاج چابک نباشد -	رصد - چو تیره بنجان که برای دیدن	رنگ	رنگ - مکرو فرب -
رخت بر خربستن - مراد راهی شدن	رکواکب سازند و مراد جای بلندی فلک	رو	رودبار - جای نشیب آب جاری
رخه - مراد شگاف -	رط	رودبار	و مقام بسیار گوی -
رخش بجا ده نعل - مراد گلبن	رطب چین - مراد حضرت نظامی	روز بیم و امید - روز قیامت -	
رخت مراد از هوش و عقل -	رع	روم - نام ولایت و بمعنی آستان	
رز	رعونت - خود رانی و نافروانی -	یا مجلس سکندر -	
رزاق - بسیار روزی دهند -	رف	روس - نام ولایت -	
رس	رفوف - نام مقام اسرافیل و نام	روائی - بمعنی رونق -	
رستگار - نجات	مرکب حضرت رسول -	روز بنگ - روز نصیبت -	
رستخیز - روز قیامت -	رفتن بجا ده نعل - مراد گلبن	روئین در - نام قلعه -	
رست و خیز - بمعنی رستن و برخاستن	رفع - بمعنی بلند -	روستانی - مراد دهری -	
رسیده - بخته -	رق	رود - بمعنی ساز -	
رسن باز - بازی گر که بر سن دود -	رقیبان - از کنایه از انبیا و اولیا	روئین خم - مراد نقاره -	
رستم برف - از برف صورت پلنگ	رقیبان شب - پاسبانان -	روز رقصان - مراد سکندر -	
سازند که پر هیت باشد -	رتاق - نوعی از نان یا یک -	روغن زبانی - چرب زبانی -	
رستن - خلاص شدن -	رقیب - دربان -	رود خیزان - مراد فوجها -	
رسته - پاییده -	رک	روز عذراوری - روز قیامت -	
رسم - نام انگری که به دست میسکندر	رکاب - مراد پیاله و کنایه از مقدار	رو باه زرد - کنایه از آفتاب -	
از آهین آئینه ساخت -	قلیل ملک -	روین - بمعنی بخی که جامه در آن کش	
رسن در گردن آفتاب کردن			
مراد زلف گرداگر دچهره روشن تشبیه			
است -			

دوروتی - یعنی نفاق - دولاب - تصغیر دولاب هندی است دود بر آوردن - هلاک ساختن دوال - مراد مطلق چرم - دوختی - کنایه ازد و دپلک چشم - دوپرفنی رقاق - تان تنگ که دوباره میبده آن از پرویزان گذرانند دود - عبارت از سیاهی فوج - دوده - خانواده و قبیله مراد از طایفه دود و دشت - دود متفرق و پراکنده دوپیکه - مراد دورنگ - دولت گزایان - آنکه بدولت خدا دادگرند رسانند - دورگیر - جهان گیر - دوپره - مراد از دو قطعه آهن پرک دوتیغه بازی - کمال هنر سپاهگری	دوالک - نوعی از قمار بازی دو دیهقان آذرپرست - مراد مردم ایران تازیخ دان - دین تلخ بودن - شاکل بودن - دهره - نوعی از خنجر پهلوانی - ده - یعنی قریه - دیل دریدن کنایه از آواز بودن دیلیر - دروازه خانه - ده یکستان - عبارت از باج و خراج گیرنده - دوی دیوانگاه - منزل گاه - دیو مردم - مرد شریر و آزار دهنده دیر باز - مدت دراز - دین حق - دین اسلام	دید به برسم نهادن ای مردن - دیبامی روم - عبارت از احوال سلاطین روم - دیرینه دوز - کینه دوز - دین دیهقان - مراد دین زرد دینهای آلوده - مراد دین باطل آتش پرستان - دین درست - دین اسلام - دین حنیفی - دین حضرت ابراهیم خلیل الله - دوی - مدت ماندن آفتاب برج و کوه شدت سرما باشد و هم معنی شب آید دیدبان - یعنی ناظر حال - دیس - کله تشبیه ست معنی همتا - دیوباد - مراد باد دند -
دوخ دوخه - یعنی ذخیره و سختی	دز دزلیه - یعنی وسیله -	دوم دومه - یعنی عهد و پیمان -
را راه رخت - راه درست - راکبان - بی عوض - راندن ناز و نعمت - صرف کردن نعمت -	باب رای ممله راح بیهانی - نوعی از شراب - راوق - شراب صاف - رامی زن - مدبر مراد از وزیر و ملا راکبان خوار و مفت خوار - راه برداشتن - سفر نمودن -	راه بخت - راه عیش و زندگی رب ربح سکون - چهارم صفت آبادی رخ رحیل - کوچ -

دور یعنی هر چهار پایه دنده مثل شیر و گرگ و غیره -	دورخش - برق یا آتش درست زرا نه دوده - مراد سخن ناسط	دور و سر - یعنی درد و اذیت - دور و د - یعنی دعا -
در	درفشیدن - روشن شدن - در رکاب ایستادن - مستعد حرب و محاربه شدن یا خدمت کردن -	درا نقادون تن - یعنی مبتلا شدن در کمربات زمانه - دروقت در و بنفشه در و دود یعنی دود بر آورده و بعضی گفته اند که درین شعر سکنه نامه مراد از مرغ زغال سازست که کار او هم آتش افروزیست آتش را در زمین دفن کنند تا زغال گردد پس گویا مثل ست که زعفران بارغوان گشته و بنفشه در و دود همچنین در شرح کلکته -
در یوزه - گدائی - در یامی هفت اختر - کنایه از هفت آسمان - درج - نام مقام تجلی ذاتی - درست - اشرفی - دور - مراد پرید - درم ریز - نعم - درنگ - ضد مشتاب - دران نامه اشاره بشاهنامه فردوسی -	در یامی آب - کنایه از آسمان درع - زره - در آیدن - آواز کردن - درای - جرس و زنگله خرد - در خاک نشستن - ذیل و خوار شدن - در و پیش آوردن - یعنی در ابتدا صحبت افعال ناشائسته بظهور آوردن - در رخنه بودن - کنایه از بودن در محل رسوائی - در یامی خون کشادن - روان کردن خون - در زمین استخوان یافتن - کنایه از نشان یافتن - در اج - جانوری هندی تیتیر - در انگشت آوردن - امی بقلم آوردن - دریده جگر - مراد کمال غلبه -	در زدن - طالب شدن - در سمرمه میل زدن - کنایه از غروب شدن - در پای پیکان کعب گرگ دیدن کنایه از آنکه کاری که از گرگ بآن متباد و تیزی ناخن بوقوع می آید که از پیکان ضعیف نیز بر می آید همچنین ست در شرح کلکته - در سر کردن - صرف نمودن در دریائی - مراد مشوقانیکه از دیار روم و فرنگ و دیلمان میزنند - در آمد - یعنی سوار شد - در افکنده - یعنی شمشیر -
در پیاده دهن - هرزه گوئی و اذیت در گردن - بر دهن - در بنده - نام شهری نزدیک شروان درج دهقان نورو - مراد دفتر سورخان -		

خونخام - خون طعمام - خوناب خم - مراد شراب خون در جگر جوش زدن - عبارت از طاس نهر شدن کینه و پر خاش	امرد بی کردن - خواستہ - بخت مال - خون خام - خونیکه نجستگی نرسیده - خون شدن - هلاک شدن - خونی - لائق کشتن - خواب خرگوش - خواب غفلت - خوشه ندادن - کنایه از خراج ندادن - خوانهای لعل - ای خوانهای پیر از لعل - خون خشم - کنایه از شراب خویش - کنایه از نزدیک	خنبک - چوب نقاره مراد آواز - خنگ - رنگی از رنگ اسپ - خنده زمین - عبارت از شکفتن گلها خ و خوش عنان جوش رفتار خوگیر - الفت گیرنده - خوابنده - خسپیده - خواب - مراد غفلت - خون - مراد قتل - خونابه - مراد مشقت - خود کاگی - خود غرضی - خورشید سومی کوه - کنایه از نزدیک به غروب - خورشید را لعل نهفتن - انکار
---	---	--

باب وال ممله

دبیتی - نوعی از دیبای نقش - دبیر - مراد مجمر - دبیر بر پایی پیل انداختن - کنایه از دیده و دانسته خود را هلاک کردن - دخ دخمه - بمعنی ته خانه که کفار عجم مردگان را در آن نگاه میدارند و بخا اشاره بر زمین است - دو	مال و کار و ثانی - داد خواه - فریادی - دانامی پیر - اشاره بر ادبی علی داغ بر جزیه نهادن عبارت از حکومت و فرمانروائی - داد وانی - مراد صرف کردن اوقات در یاد آوری و پاس امور دینی - دب دباغت - پاک کردن پوست حیوانات -	دا داوری گاه - مقام حکومت و انصاف - داوری - جنگ - دانامی پیشینه - مراد فردوسی داکره - مراد حصار یا فوج دشمن یا زمین - دارا - نام پادشاه ایران مشهور دانه - مراد اسباب و مال - داس انگندن - کنایه از صرف
--	---	---

خ ط خط - بزرگی و شرافت خط - مراد حد - خط بخون دادن - رضا دادن تقبل خود خط نخستین - مراد نقطه -	خروف شراب - خرم آباد - جاے خوش - خرسنگ - سنگ کلان - خراسان - نام ولایت - خرگاه صبح - عبارت از مشرق خرخیز - نام شهری مشک خیز -	خندگ - چوب ستم که از آن تیر سازند - خندگ آتشی - چوبی سبک که از آن تیر سازند - خدا آفرید - کاریکه دخل مردم در آن نبود -
خ ف خفتان - چله - خفه - اشاره بر من خاق - خفحاق - قومی از ترکمان صحرائی ودشت خفحاق دشتی است که در آن آن قوم بود و با شمشیر دارند -	خ ز خر - نوعی از جامه ابریشمی - خرزمی - منسوب بشهر خزران -	خ ر خرد - دیرینه هر چیز و بس شکسته خراج - باج - خرپشته - پشته کلان - خرپشه - یعنی بوضه پشته کلان - خروش - شور و جوش و آواز بلند - خراس - یعنی آسیا - خراب - ویران و بمبئی مست - خرابی - مستی - خراباتی - شراب خوار -
خ ل خلوت - تنهائشستن - خلاف - ناسازگاری - خلاص - زر خالص - خلخال زر - کنایه از آفتاب - خلج - نام شهری حسن خیز در ترکستان خلخال - نام زیوریکه در پا دارند و بکار بگری -	خ س خسرو - مطلق بادشاه - خسروی می - مراد قصه ساخته خس - مراد ناگس و نخیل - خسک هندی - گوگرد - خسته - یعنی مجروح -	خراب - ویران و بمبئی مست - خرابی - مستی - خراباتی - شراب خوار - خراب - کنایه از عضو مخصوص مردان خرگوش - مراد برج سلطان خانه اصل ماه - خرمهره - یعنی ناقوس - خرنبد - یعنی صاحب خرد و خاوم خراس - هفت چشمه - مراد آبها - خرد - عقل و دانش - خروس - یعنی مرغ - خروسان طاووس و م - مراد
خ م خم آهن - سنگی سیاه که سرخی زند خم نیلتاب - کنایه از آسمان - خ ن خنبد - یعنی پسندیده -	خ ش خشت - مراد نیزه کوچکی که در وسط چوبش حلقه بندند و انگشت در آن داده بسوی دشمن اندازند و بچین است در شرح کلکته - خشک - خالص و بمبئی خالی عجزاً خ ص خضر خضر اخرام - مراد خضر پیغمبر هر جا که قدم می نهاند سبزه روئیده می شد -	خرمهره - یعنی ناقوس - خرنبد - یعنی صاحب خرد و خاوم خراس - هفت چشمه - مراد آبها - خرد - عقل و دانش - خروس - یعنی مرغ - خروسان طاووس و م - مراد

ح و حوض آب - برج حوت مراد حوض نوشین گلاب - شربت حوض باینش گلاب - حوصل - جانوری سپید رنگ -	حساب بیابان در انگشت سکنه ارسولت حساب نازل - حسک - هندی گوگرد و بدان شکل از آهن ساخته در میدان جنگ اندازند تا فوج مخالف در ماند -	حرف امید و بیم - اشاره بحرانی که از آثار نجوم سببه حوادث خوب و زشت برین خاک منقش می شود - حرف - خالص و ناب - حریر شعری - نوعی از حریر پنبه جامه منسوب بمقام شعر - حریر بجنه کاغذ - حرم - اندرون سدا - حرون - بنه سرکش - حردنی - سرکشی -
ح می حیرت آباد - مقام حیرت حیر - مراد حلقه و احاطه و تصرف -	ح ق حق پیوند - مراد نسبت فرزندی حقه - کنایه از ذهن - ح ل حلقه معنوی - مراد سیاهی	ح س حساب مناسک - مراد آداب حج
حیوان خوران جهان مراد موت و غم و اندیشه -	ح م محل - نام برج و منی بجه گو سپند	
باب های مجمله		
خام چرم - عبارت از سم آدوی و کنایه از وجود و نیاوی - خاوری - مراد ساکن ملک و اسنان خاک ظلمات رنگ - اشاره از دنیا خاک زرد - کنایه از خاک خرابی خار نهادن - مجوز ایدای کسی شدن -	خانه زاد - بمعنی معروف - خایه زرین - کنایه از آفتاب خانه راستان خانه کعبه - خانه انگبین وار - کنایه از نیش زنبور - خاتون یفا - کنایه از آفتاب خارا - سنگ سخت - خانه - مراد نیمه - خارج آهنگی - مراد نور آثار خلا طبیح - خاک در ترازو افکندن - حقیر و بی اعتماد کردن -	خ ا خانقه - عبادت خانه - خامش - مخفف خاموش - خامی - نادانی - خام - خالص - خاریدن سر - عبارت از شفت خاکیان - مراد آدمیان - خالیسک - بمعنی ندان هندی نمائی - خام خوی - بی تدبیر و نادان خاکی - مراد آدمی - خاموش کاری - بمعنی خاموشی
خ ت خلی - اسپیکه از خیل آورنده که ملاک از بدخشان است - ختن - نام شهر مراد روزنه	خ د	

باب چهارم تازی		
جادو - ساحر و سحر -	ج س	تقدیر و فوج و هراول -
جادوی - ساحری -	جسته - بخت - جسته -	جنگندگان - مراد حیوانات -
جاگی - مشاهیر و سالیان پند -	ج ع	جنگ سود - کسیکه نفع خویش در جنگ
جام سفالینه - کنایه از جسد آدمی -	جقه - ترکش تیر -	دید و جنگ آزموده -
جان کندن - شقت بسیار نمودن -	جهر پر چهره - موی سر غم و نشان	ج و
جامه در خم نیل - مراد ماتم -	ج ف	جولان - اسپ تاختن -
جادوگشان - کشندگان ساحران -	جفت نقش و پویش گشتن - کنایه	جواب - پاسخ -
جای جو - بخت آشدان -	از حیران شدن -	جود و دش گندم نما - دعا باز -
جاسه تخلیه - مراد خواب گاه -	ج گ	جوجو - مراد جزو و کل -
جام - مراد آسمان -	جگر آب - یعنی گرم سازنده جگر -	جوان دولت - آنکه دولت روزگار
جام دولت - جام تابع دولت -	جگر خواره - مراد عاشق -	جوهر کشی - کنایه از سخن گفتن -
جام یافت ای کامیاب شد -	جگر ساسی - یعنی گزند رسان -	جوزا - نام برج دو پیکر -
ج ب	ج ل	جوشیده منور - کنایه از پر خشم -
جبرئیل - نام فرشته مقرب -	جلوه گاه - مراد دنیا یا سخن -	جوهر ناب - جوهر خالص -
جبارے - بگروشان -	جل - برگستوان هندی مجهول -	جوزون - اغماض زنگال و آتش افروز
ج ر	جلابل - هندی بجانجو -	جوانمرد - مراد سخن -
جره - مراد دیر و جلد -	جلاپ - یعنی شربت -	جوز برگنده از سخن - کار بیفایده
جره باز - جلد باز -	ج م	کردن -
جرس در گلوبست - ای از جرس	جمازه - یعنی شتر مرادین سست	ج ه
جنبانی باز ماند -	جمهور - گروه مردم -	جهود - گبر آتش پرست -
ج ز	ج ن	جهان پهلوان - مقلوب الاضافه
جزیره - طراح -	جنینیت - اسپ کوشی -	یعنی پهلوان جهان ای بزرگ و عظیم جهان
جزیره - مراد جزیره یونان -	جنیش - مراد حرکت ستاره -	جهان - بالکسر یعنی جسته -
	جناح - مراد گروهی از مردم یعنی	جهان در جهان - یعنی بسیار -

تو شه پرواشتن - سفر کردن -	در آنجا سد و دود و همچنین در شرح کلکته	ترک حصاری - کنایه از آفتاب
ت ه	تنگ آمدن - نزدیک آمدن -	ترکی کردن - غلم داشتلم نمودن
تهی کردن - اے بگریخت -	تنگ - مخفف از تنگ که خانه نقاشی	ترمی - صفائی و آبداری -
تهمتن - لقب رستم پهلوان -	باشد -	ت س
تهی کردن جای - مراد کوچ کردن	تنگ - بمعنی نزدیک -	تسلیم کردن نهادن -
تهی ماندن - محروم ماندن -	تنگ چشم - کسی که بطف دیگر میل	ت ش
ت می	نکند -	تسویش - تردد خاطر -
تیره خاک - مراد ابدان ظلمانی -	تنگ چشمی - فردایگی و کم آگاهی	ت ظ
تیرگان - مراد مظلوم -	تنگ دل - مراد بدبنایی رونق -	تظلم - فریاد کردن -
تیر تمام - بمعنی تیر تمام -	تنگتاب - بمعنی بی طاقت -	ت ع
تیر خدنگ - مراد مضرب و زخمه	تو مندی - توانائی -	تعبیه - آسختن و آراستن چیزی
تیر هوش - زیرک -	تو منند - قوی الجثه و مجازا دو تنند	تعلیم گر - بمعنی آموزنده -
تیغ - مراد پشت -	تینده - بافته و اطلاق بر صبد مجازا	ت غ
تیغ زنگار خورد - مراد تیغ کهنه -	تینن - از دهای بزرگ -	تعلیس - نام شهری از ملک ارم
تیغ پولاد - مراد تیغ سخت -	تنبک - دهل کوچک بازی گران -	ت گ
تیغ چون آب - تیغ صاف	تندر - بمعنی رعد -	تگرگ - بمعنی ژاله -
وروشن -	تنوره - نوعی از پوشش که روز	تگا ور - اسپ و شتر تیز رونده -
تیغدار بمعنی پهلوان -	جنگ پوشند مراد چار آئینه -	ت م
تیهو - صوه جانوری هندی مولد یا شیر	تند شیر - اشاره به سکنر -	تکین - رتبه دان -
تیشه برپا زدن - کنایه از حرکت	تند مار سیاه - رنج و تردد کشیدن	ت ن
باز آمدن -	درنگداشت مال -	تنگبار - جای یا شخصیکه هر کس را
تیغ - بمعنی بلندی کوه -	ت و	با و راه نبود یا اینکه راه دخل هر کس
	باب نامی مشاء	
ت و	ت ش	ت ا
تور - نام برج دوم و بمعنی زرگا و -	ترمی - خاک نناک -	تالت ثلاثه - مراد قوم نصاری

پلی آهو - نفس قدم آهو - پیل انگندن - کنایه از غالب شدن پیچ - پیچ و تاب دادن و بخی گردانیدن - پیل افکن - صفت اسپ -	پچیده دست - مراد کم زور - پیل جنگ از ماسه - مراد پهلوان روی - پشین گمان - وقت نماز ظهر - پینو - پیچ جرات - پیش چاسه - کنایه از فردوسی -	پلی آهو - نفس قدم آهو - پیل انگندن - کنایه از غالب شدن پیچ - پیچ و تاب دادن و بخی گردانیدن - پیل افکن - صفت اسپ -
باب تائی ثناء فوقانی		
ترازوی کافور - کنایه از آفتاب ترگ - خود آهنی - ترنگ - آواز کشیدن گمان بوقت تیر اندازی - ترنگا ترنگ - آواز تیغ بوقت زدن بر چرخه - ترازوی پولاد سنجان - مراد نیزه مبارزان - ترس - یعنی سپرد سخت تیر - ترتیب راه - سامان راه - ترکش نهادن - گزاشتن ترکش پیش خود - ترسکاری - ترسیدن از خدا - ترگردن - عبارت از شستن - ترجمان - شخصیکه زبان یکی دیگری بیان می کند - ترنج مغیر - غلام از خوشبو پادشاه - پادشاهان در دست دارند -	تبت - نام شهر - تخ تخت علاج - کنایه از روز - تخمه - اصل و نسل - تخته - مراد تخته تابوت - تخت رونده - مراد اسپه - ت و تدرو - سینه باز و پکور - ت و تدرو - سینه باز و پکور - تدرو و بهاری - عبارت از گنجینه که از اسبند - ت ر ترنج - میوه مورف - ترنج روی شسته - کنایه از آفتاب - ترازو - مراد طبیعت و اصطلاح - ترازوی نذر - کنایه از مال و انجیل و نازک مزاج -	ت ا تایدن - روشن شدن و تافتن - تاریخ - وقت چیزی پیدا کردن حالا تاریخ دهقان مراد روایات اهل ایران تاریخ نوروزی - تاریخیکه در جشن نوروز سلاطین و امرا میگردانند - تاریخ تازی - تاریخ عرب - تاج و روزه - مراد اوغچه - تاک - درخت انگور - تابنده هور - روشن آفتاب و او سکندر - تاجور - مراد دانا - تاسینه در موج خون آمدن - مراد مصیبت سخت بتلا شدن - تازیان - ای اهل عرب - ت ب تبیره - قبل باریک و نقاره - تبیره زن - نقاره پی -

پیر دیرینه سال - مراد راوی نهار پیش خواجه نظامی گنجوی - پیر کودک سرشت - مراد نامناسب الاضاع - پی بر زمین فشردن - قائم و ثابت شدن -	پنجه - مخفف پنجاه عدد معروف - پنج نوبت نواخت - ای مباحث و فر کرد - پندار - یعنی توقع و گمان - پناهنده - یعنی پناه دهنده - پنیر - معروف -	پ پژوهنده - یعنی جاسوس و جوینده پژوهش - یعنی قصد -
پیش خور - آنچه پیش هر خوردند بطور چاشنی - پیل بند - بندی در بازی شطرنج پیلیای - نام یکی از اسلحه زنگیان - پیل پولاد خای - مراد پیل سخت پیلیای قوج - مراد صراحی شکلی پیل - بیضه مانند که کرم آترنیده باشد پیش ابریشم کا کویا - پیر کیانی سرشت - مراد رسول دارا پیرینه در کار - یعنی تامل و تفکر - پنی برداشتن - یعنی مستعد بودن و سراع گرفتن - پیش عهدان - یعنی شاهان باوق پیر و نه - نام جوهره نیلی - پیر و نه بواسحاق - نوعی از پیروزه منوچهری سحاق مراد سکندر - پیل بالا - مقدار قد پیل - پیر مجوس - پیر آتش افروز - پیر زن - مراد مجرب -	پ پوشین - مراد پوست سست پویه - رفتار لیست - پولاد هندی - مراد شمشیر - پوشین باز کردن - حرمان کردن پور بجا ده رنگ - کتیه انا قصاب پ پهلوی - نامی از هفت زبان فارسی مراد مذہب مجوس - پهلو کردن - یعنی گذاشتن جا - پهلوزدن - همسری کردن - پهلوی او تنگ را کشاد - یعنی سواری بیکار نمود - پ پیراستن - یعنی کم کردن بواسطه زیبائی - پیش باز و پیشواز - هر دو یعنی مراد قبول کننده و استقبال کننده - پیراهن - یعنی قسمی از لباس	پس پسپس - یعنی اراده و قصد - پست اندیش - یعنی کوه اندیش پسپیدن - قصد کردن - پس اندیش - یعنی کوه اندیش پس آهنگ - مراد فوج پسین - پس پشت - مراد قوت - پشت گرم شدن - مراد زور یافتن پشت دست - یعنی طمانچه و طبلانچه پشت شیر - عبارت از برج اسد - پ پگاه - یعنی سحر و جادو - پ پل شکستن - عبارت از غرق کردن پلارک - یعنی شمشیر و جوهر شمشیر آهن جوهر دار - پلاس - گلیم - پ پنج نوبت - مراد ناز و عجبگاه و هم مراد از پنج چیز که در شادی نوازند و دل و طبع تنگ ناچسب تاش -

بی آہو - بمعنی بے عیب - بلیک - نوعی از تیر - بیل کش - بمعنی دھقان - بی پائے جنگ - کنا یہ از عدم	قدرت بر جنگ - بی زہار می - بی امانی - بیگانگی - دشمنی - بیسندگان نظر بابر علی سوسان	و جاسوسان - بے دور باش - کنایہ از بے مافی - بیسرک - بمعنی شتر جوان شتر چیم
باب باے فارسی		
پاداش - جزاے بدو نیک استعمال در بدی بیشتر - پالودن - بمعنی صاف نمودن پائے بست - بمعنی مقید - پاس - بمعنی گاہبانی - پاک - بمعنی تمام - پای بسنگ درآمدن و افتادن کنایہ از گشتہ شدن پالنگ - ہندی باگ دوڑ پائے بست - بمعنی پامال - پالودہ مغر - بمعنی ہوشیار - پای لغز - عبارت از لغزش و خطا پای مردی - بمعنی مددکاری - پائین گہ - مراد خاک پا - پاک پیوند - مراد نوشاہ زن سکندر پای خاکی کردن - کنایہ از روانہ شدن - پای یخ - زدوری - پارہر - تریاک مخفف پادزہر -	پایان ماہی - تحت الثری - پت پنگ - ہندی ہوڑا - پتیارہ - بمعنی جادو سحر و امربہ کتبہ پخ پختہ - مراد ہوشیار - پد پدرام - بمعنی آراستہ و خرم پدیدار شدن - بمعنی موجود شدن پد پدیرا - بمعنی مقبول - پر پرگندہ - مخفف پرانگندہ معروف پر داختہ - بمعنی آراستہ و پیراستہ پر تاب - بمعنی پر زور - پر تاب - بالفتح بمعنی انداختن تیر - پرند - بمعنی چادر و پردہ آراستہ و کتا از شقہ علم - پردہ ویر سال - کنایہ از فلک پرانگندہ - بمعنی پریشان و بمعنی جمع مجاز	پروا حقن - بمعنی خالی شدن و غارت کردن - پرچم - ہندی پھیرا - پر نیانی بنفس - بمعنی جامہ کبود رنگ پرگار - مراد روزگار - پردہ کج - مراد فال بد - پردہ دار - نگہبان - پر تابیدن و پرتافتن - بمعنی دور انداختن - پر خاش - بمعنی جنگ - پرہیز - ترس - پرہ فعل بر کلیدزدن - کنایہ از کار و از گونہ کردن - پر بر آوردن - کنایہ از پریدن - پرطاس - نام پہلوان - پرکار جنبش پذیر - مراد از آسمان پرند بستن بر نقش - بی نمایش ساختن نقش - پرہ - بمعنی صفت پر افکندن - ضعیف شدن -

بهم برزدن - بمعنی زیر و زبر نمودن - بهمن - نام پسر اسفندیار و هم نام قلعه نزدیک اردبیل - بهرام - نام ستاره میخ و نام پادشاه عراق بسیار عادل و خجی - بهار - مراد مطلق بخانه - به باد - بمعنی دعا - بهم تاختن - اسی برابر تاختن و یکجا شدن - بهره - بمعنی بهره مند - بهار سفید - مراد سفید رنگ -	بند - بمعنی مطیع و منتقاد - بنفشه رنگین - مراد سیاهی - بنداز دهن باز کردن - اسی فریاد بر آوردن و استغاثه نمودن - ب و بو - مخفف بود - بور - بمعنی اسپ سرخ رنگ - بوسیده چوب چوبیکه در شب چون انگشت سوزان نماید - بوم - بمعنی زمین و چرخ - بوق - بمعنی کرنا - بوالفضل - بمعنی احمق بیوده - بوا حکیم - کنیت مردم زیرک - بودنی - مراد تمام موجودات - بوم بیگانه - مراد ملک ایران - بوی شیر آمدن - کنایه از تازه قتل شدن - بوی افراز - بمعنی مصلح و قوایل بو - بمعنی امید - بوستان - مراد بزمه -	ب ط بط - جانوری مشهور که بطخ گویند - ب ق بقم - چوبیکه از سرخ رنگ حاصل شود هندی بمعنی - ب ک بکام - بمعنی موافق خواستش - بکار آمد - بمعنی کار دان - بکوشیده روی - کنایه از شراب - ب گ بگاه - ضد بیگاه - ب ل بلندی و پستی - مراد آسان زمین بلغار - نام شهر - بلند کشادن گام - مراد ادا کردن عا بلیناس - نام حکیم که در فن طلسم و سحر استاد بود و هم صاحب سکندر - بلبله - بمعنی صراحت یا کوزه لوله دار - بلال - نام موزن رسول مقبول - بلندگاه - بمعنی جای دشوار گزار -
ب ی بیش - مخفف بیوش - بیوه - بمعنی زن شوهر مرده - بید رنگ - بمعنی زود بیغاره - بمعنی سرزنش بیت العروس - خانه مرد و زن ناکده خدا - بیخ - مراد از بیخ - بیدار دل - بمعنی هوشیار - بید برگ - نوعی از پیکان تیر - بیستون - نام کوهی که فریاد میکند - بیعت - مراد متابعت - بیجاده - جوهری از جنس یاقوت و سنگیزه سرخ مانند که با کاه مایه را با	ب ه بهی - بمعنی روشنی - بهی - بمعنی بهتری و میوه معروف - بهار و نی جرس بستن - کنایه از آستان بخندت -	ب ن بن بستن - بمعنی سو کردن - بن ناپدید - مراد بی پایان - بند کشادن گام - کنایه از ادا کردن عا هر آنچه باشد -

بر کناه گوش زدن - مراد تنبیه کردن برقه - مزید علیه برقی - بروز دشمن نشانیدن - ای بسیار در در سایندن - برزن - یعنی حمله کن - برزدن - یعنی سرانیدن -	بر خاشه - یعنی زائل شده - بر اند - ای برایگزیند - بر آسودن گوهر - عبارت از بر کردن ستاد - بر دروغ - یعنی برابر - بر آتش نشست - ای خواب شد - برون - یعنی سوا -	ب ر براق - مرکب بنی در شب معراج - بریش - مخفف ابریشم - بر جیس - نام ستاره - بر و بوم یعنی ناکاشته و زمین کاشته بر آت - حصه و نصیب - بر که آگبیر - یعنی حوض - بر گرفت - یعنی بازداشت - بر یاد - یعنی بسیار یاد - بر ز زبان - یعنی ظاهر شد - بر ای حمله - یعنی آشوب و جوش پورش - برگ و ساز - یعنی سامان - بران آهنمن - مراد انداز چه نام پهلوانی از نگار بجهای پلنگ بادشاه نگبار - برگستوان - یعنی پوشته که در جنگ بر اسپ اندازند - برگشتن - یعنی عاجز شدن - بر دوع - نام مقام که در قدیم هردم نام داشت - برز - یعنی فرو شکوه بر میخ زدن - کنایه از نمون کردن - بر آوردن - بند نمودن و بجا آوردن برگ - یعنی بنی سامان -
ب ز بزرگر - یعنی مزارع و کشاورز - بزم دیگر - مراد سکندر نامه بزمی - بزمه - مزید علیه بزم -	بر زمین زدن - بی اعتبار کردن - برنج - عبارت از مجلس - بر از بودن - کنایه از گفتن راز بر یعنی بین - بر زمین - نام کتابی در دین آتش پرستی یا نام آتشکده - بر سر شمشیر - کنایه از آنکه دشمن را بکشته و بالاسه سر او جاکنی - بر و بست راه - ای در تردد انداخت و از چاره کار باز داشت - بر شده نرم - ای بختگ آفرم - بر چین قیامت - عبارت از سفت و آماده کاری - بر انداز - مراد چرخ فلک - بر ده - چیز غارت کرده شده - بر ده یعنی غلام و کنیزک - بر افروختن موم - عبارت از گفتن سخن نرم -	ب س ب سوراخ مار گر بخت - کنایه از اضطرار بشکن میخ - کنایه از ظاهر شدن - بساط بارگاه فراخ فلکندن کنایه از وسعت و رفاهت - بس داوری - یعنی نه صاحب ادب بسیج - یعنی قصد و اراده - بشد - یعنی کافی - بشد - یعنی مرجان - ب س بشرط خود - ای مقتضای عقل - بشمیر سخن گفتن - مراد جنگ کردن بض بضاعت زمین - مراد همان خون یکنا مان که خورده است -

انجم شناس - مراد پاسبان -	صبح صادق -	تحمین گویند -
او	ای	ایمن آباد - جائے امن -
اول قنوت - کنایہ از	ای - حرف تداوہم بمقام	ایلاق - مراد شہری یا ولایتی -
باب پای موحده تازی		
ب	بار - بمعنی شاخ و ثمر درخت و معنی دکان	سوغت زنگال -
باد عیسی - بمعنی نفس عیسی کہ موجب	بازی - بمعنی باز جانور شکاری -	ب ج
احیاست -	باید - مخفف نباید بمعنی در شرح است	بجان آمدن - سنگ آمدن -
بارگی - بمعنی اسپ و مراد براق و	بالین جمشید - اشارہ بسند سکندر -	بجا آوردن نشاط - ادا کردن خوش
بہنی توانائی -	باد آبتنی - بادیکہ درخت را بار دہا کند	ب ج
باد سخت - اشارہ بمبادی زمانہ	بالازون - بر انداختن -	بچنگ و دندان راہ رفتن - ای
باغ - مراد از قلعہ و شہر کہ در اسکندر	باریدہ - سار معروف و مشہور -	بصوبت راہ رفتن -
و بمعنی نعمت -	بادلی - منسوب بموضع بادل -	بچاہ آوردن - مراد بذلت رسانیدن
باغ - بیل باگ معروف -	بازگونہ نورد - راہیکہ رفتن دران	ب ح
باب زن - بمعنی بیخ -	بازگونہ بود -	بخارا - نام مکی -
باز و شکستن - بمعنی زور آوردن	باطل - اشارہ بایہ کہ میہ قد جا را کشت	بخاری - منسوب بہ بخارا -
بارہ - بمعنی اسپ	وَرَيْقُ الْبَاطِلِ إِنَّ الْبَاطِلَ كَارُ الْفَقَا	بخش کرگس - ای مردگان غذائی
باز کرد - ای جدا کرد	بارگاہ زدن - بمعنی خیمہ زدن -	ب د
بایستگی - بمعنی سزا و لری -	بازوی سر مو بسانا - ای سنا زدن و سزا	بدست - وجب و بالشت -
باد چمپودن - کاری حاصل کردن -	بکہ کمال ہنرت -	بدو - بمعنی آغاز -
بام - بمعنی اول صبح مخفف بامداد	باز خورد - ای مقابل شد -	بد - مخفف بود -
باز و برافروختن - کار شجاعت نمودن	باغبان - مراد پدید مطلق مربی -	بدان تا - بمعنی برائے آنکہ -
بادام و قند - مراد چشم و دہن -	ب ب	بد سگال - بد اندیش -
باغ پیرہ - مراد در روئنگ و خنجر	بادامدہ - بمعنی زن فاحشہ -	بدیدہ - بمعنی بنظر -
مراد از ذات سکندر نیز -	ب ت	بدیر یا آمدن - بمقام خطرناک رسیدن -
دانش - مراد عدم حفظ مراتب زلف	بتاراج روس وادن - جہارت از	بدید - بمعنی بسیار بد -

افسون - زند یعنی افسون آتش پرستان	درگذشتن -	اخلاص - خاص ساختن دوستی
افسون - مراد فریب دلیبری یا پلوسی	آز -	اختیار - یعنی گزیدن -
افقادن - خصم مباد - مراد پانالی دشمن	آزدها - یعنی مار بزرگ و کنایه از شمشیر و کنایه از درگ و نیز مراد از ضحاک بادشاه -	اد -
افشردن گام - ثابت قدم	اس -	ادیم - یعنی پوست خوشبو نیکه بوقت ستاره سهیل اورازنگ و بوی حاصل آید فائزاد و نوع ست ادیم بینی و ادیم طائفی -
اق -	استخوان - یعنی خسته خواب و نوعی مزاج	ار -
اقصی - بیت المقدس و شهای	اساس - یعنی سامان -	الرجند - صاحب بلند رتبه -
زراعت و آبادی -	استقامت - یعنی راست شدن -	ارم - نام بهشت شداد -
اقطاع - اطراف زمین و جاگیر -	اسرافیل - نام فرشته -	ارژنگ - نام نقاشی از چین هر کتابیکه صورت و اشکال دارد -
ال -	آستا - نام کتاب زد و دشت -	ارغوان - یعنی گل سرخ رنگ
الماس - قسم جوهر یعنی اهر -	استادگار - یعنی دربان و خادم -	ارش - مقدار و دست از آید بخ
البرز - نام کوچه بلک مازندران	استخوان سفید - مراد از روز -	اسرگشتان -
الهی پناه - مراد صاحب علم و حکمت الهی	اص -	ارغنون - نام ساز -
الپ - یعنی پهلوان و دلیر -	اصطرخ - نام شهر در ایران -	ارد - بهشت - نام ماه بهار
ام -	اط -	ارمغان - یعنی هدیه و تحفه -
امضا - یعنی فرمان -	اطلسی - منسوب بظلمک اطلس -	از -
ان -	ظلمک - نم -	از سر افکندن - یعنی سخت افکندن
انبان - پوست بزغاله که ذخیره و دان اندازند -	اطلس درومی - نوعی از اطلس -	از بند کشادن گام - کنایه از آزاد کردن
انجیر - میوه معروف -	اطلس فوش - مراد از آتش فوش	ازل - پنجه آغاز و معلوم نباشد
انپاشتن - یعنی پیر کردن -	اف -	ازران - خود کباب خوردن از شفت
انجیدن - یعنی پاره پاره کردن -	افقادگی - یعنی فروتنی و وقت پیری	خود چیره حاصل کردن -
انجمن - یعنی محفل -	افسون گرگی - مکاری -	از تندی بریز آیدن - یعنی از درشتی
انوشه - یعنی خوش و غرم -	افشار - هندی اگر بازی بچاری یعنی	
انگشت بر آتش زدن - مخالفت	ریسمانیکه دست و پا چار و ابدان بندند	
عقل کار کردن -		

آهوی تر - مراد ابر سیاه و سفید - آهوی پرستی - کنایه از محبت شکار آهوی	آف	آرزوم - بمعنی جنگ و کارزار مراد شوکت و شان -
آمی	آفتاب - کنایه از رخسار - آفرین - بمعنی دعا و ثنا - آفرین گوی - دعا گوی - آفری - بمعنی تمهین -	آرزوگاه - جایی حصول آرزو - آرش - نام پهلوانی در ایران و نام تیر اندازی -
آینه پیل - قطعه آینه که برگردان پیل نصب کنند -	آگل	آز -
آینه - مراد از علم هند و حکمت نجوم آیین - بمعنی آرایش - آینه چینی - کنایه از آفتاب - آیت - مراد محبت ظاهر -	آگسیدن - انباشتن و پر کردن آل	آزده پشت - کوزه پشت - آزرم و آب - بمعنی شرم و تبرو - آزاد مرد - مرد خوب که از آرایش دنیا پاک باشد - آزرم - بمعنی حیا و شرم و صلح - آزادگان - مراد ایلچیان - آزاد مردی - کنایه از نادانی - آزردن راه - کوفته کردن راه -
الف مقصوره	آم	آس
اب	آموزناک - بمعنی آموزنده - آمرش - بمعنی عفو کردن - آموده - بمعنی آراسته - آموزگار - بمعنی تعلیم گیر -	آسیا - مراد روزگار - آسمان گون - مراد سیاه - آسیب و آرزوم - کنایه از خشم و غضب آستین فشاندن - کنایه از ترک دادن و گذاشتن - آسان گذاری - بمعنی گذاشتن چیز آسانی - آسوده - بمعنی فارغ البال - آش
ابر کا فور بار - مراد موسی سفید - آبد - آنچه آخرش معلوم نباشد - آبرش - کنایه از روز - ابر سیاه - مراد لشکر - ابجار - نام ولایتی از گرجستان طائفه - آبا - بمعنی آتش و با محفت آن - آبر و کشادون - مخاطب شدن - آبر آفتاب - کنایه از رسمی بیجا صلح آبر و طاق - بمعنی ابروی یکنا و بی نظیر	آو	آشتی - بمعنی صلح -
اش	آه	
آش - بمعنی نشان قدم و مراد از دستان آخ	آهرمن - بمعنی دیو خبیث و رنهایی بدیها - آهن - اشاره از رنگیان - آسیدن راه - مراد راه دشوار گرا -	

اندرین نزدیکی هنگام تحریر کاپی سکنه نامه بزرگ حضرت خواجه نظامی که بوضع تازه و یادگار هم خط قطعه نهایت درجه خوش خط بقلم خطاط رشک میرعماد منشی فداسپین صاحب که وسمه انطباع برابر برایش کشیده میشود و آنجی که کتابت هر صفحه اش در روشن سوادی چشمک زن ضیای آئینه جلای و دوار و درفش عینک دیده قلبی است چنان متخیل شد که اگر فرنگی است اعتبار و مصطلحی تشبیه عنوان گشته فراهم شود خیلی مفید و تعلیم گردد پس این خیال را بحضور حضرت ولی نعمی عرضه دارم و بر در جبهه پادشاه یافتیم هر چند این ناکاره را از غایت قلت بضاعت و قصور باعث که غلط از صحیح نمی دانم و در مجلس ماهران لایق و در محفل جنابان ندانم نمی تواند کجایارای تمهید بود مگر مستعینا بالله بهادرت نموده این فرنگ را از شرح متعدد سکنه نامه با ستم و کتب لغت ردیف و در مرتب نموده نامش فرنگ سکنه نامه گذاشتم و معنی مراوی و کنایات مختصه که شارحین نگاشته بودند بهیون طرز ازیدم اینک به معنای فضل یزدانی قدم بنگار پوی مقصود می پردازم و پرده پوشی زلات را از گریبان امید دارم و از خدای عالم پناه التماس می دارم که این بضاعت مزجات را عالم قبول فرماید و مطبوع و بانی مطبع را با ماد و صیانت خویش بروفق روزبه و مقاصد ولی فایز دارد و ما توفیقی الا بالله المستعان فی کل حال علیکم السلام

باب الف

الف محدود	آب	آب گینه - در جام افشاندن - کنایه از گسستن جام -	آتش - کنایه از رویان -
آب سرخ - مراد شراب -	آب انار - کنایه از شراب سرخ -	آب روان - کنایه از اسب -	آتش - مراد دیو -
آبگیر - یعنی تالاب -	آب انجور - جای آب خوردن یعنی گلهت -	آب حیوان - آب حیات -	آتش افشان کردن - تباها کردن
آبستنی روز - بقلب اضافه -	آبستنی روز - بقلب اضافه -	آب بخوردن - خشم فرو خوردن	آتش سنگ بست - آتش گرداگرد
آب روی روز - بقلب اضافه -	آب روی روز - بقلب اضافه -	آب در دیده - کنایه از گریه -	آتش سنگین -
آب روی روز - بقلب اضافه -	آب روی روز - بقلب اضافه -	آب گینه - شیشه -	آخ
آب روی روز - بقلب اضافه -	آب روی روز - بقلب اضافه -	آب گشتی - کیکه گشتی او آبا باشد	آتش - عناصر اربعه مراد ضد یکدیگر
آب روی روز - بقلب اضافه -	آب روی روز - بقلب اضافه -	آبی و آتشی - ضد یکدیگر -	و مخالف -
آب روی روز - بقلب اضافه -	آب روی روز - بقلب اضافه -	آبی - بی سیوه و مخالف و مراد روی یا	آذ
آب روی روز - بقلب اضافه -	آب روی روز - بقلب اضافه -	آب سیاه - کنایه از آب مهلک -	آذر - یعنی آتش -
آب روی روز - بقلب اضافه -	آب روی روز - بقلب اضافه -	آت	آذر گشت - آتش بنده و نام گلج
آب روی روز - بقلب اضافه -	آب روی روز - بقلب اضافه -	آتش انگیز - مراد سحر و جادو -	آذر آزادگان - نام ولایتی پانچ
آب روی روز - بقلب اضافه -	آب روی روز - بقلب اضافه -	آتش زدن - مراد آب کردن -	آذر -
آب روی روز - بقلب اضافه -	آب روی روز - بقلب اضافه -		آذر -



بسم الله الرحمن الرحيم

نفائس کلام و تاج مرام ستایش سخن آفرینی که زبان را بنطق لغات منوعه نبواخت و لغت خلاصه موجودات و
متخب کائنات یعنی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه الی یوم التناذ که چراغ هدایتش به برهان قاطع روشن
بیانی تاریکی جهل و ضلالت را کسر زائل کرده عالم را تجلی گاه هدایت ساخت اما بعد از ولیده بیان کج میج زبان نابله
از شاه راه علم و فن سید ابن حسن عقی عنه بن سید قاسم علی مغفور که از خانواده تاج الاولیا اسوة الاصفیا
بحر جواهر عرفان حضرت خواجه محمود و وحشتی انار الله بربکاته الخاطب به شمع صوفیان و چراغ پشیمان دند و خست
و انشوران بیدار و رونق خرد پروان های یون پرده از روی مطلب میکشاید که این نگاشندان تا بر جاده ستقیم بزرگان
عبارت از صبر و توکل و گوشه گزینی ست از پستی حوصله و دلچسپیش پافشاری توانست باین اهل روزگار بداند و طاعت
معاش قدم نهاد چند گاه یعنی مدت پانزده سال با شغال کار پرداز می مطیع محمدی ذخیره نکوئی اند و ختم و از استعادت
ارباب علم بمانا که خرف به سنگ گوی هر آبر و گرد کند سعادت های فراوان حاصل نمودم و فی الحال از مدت قرین و کان اگر
مطیع عالی تاج المطایع بحر زار کامرانی امید گاه آمال و آمانی حدقه دیده مرآت چشم و چراغ کاشانه قوت بیک
و پیش سرآپای فراست و دانش قدردان علم و اهل علم نسل جو و حطم نامی نامور نزدیک و دور یعنی جناب مستطاب
مشتی نو لکشور دام اقباله خرم سعادت می اندوزم و هر دم بیاس قدر شناسی و اعوان بخشی شکرانه بجای می رزم اگر
همچو زربا و صنی که از ضعف قوی هیچکاره ام با صدم رعایت اتی هموش کایابی فرموده و مزید بر آن فضل مالک و ج به
فرزندم سید سراج الحسن طوقل عمره با هزاران عواطف روز افزون افتخارم بخشیده از آنجا که این مطیع عالی مجمع ذخایر علوم
و فنون ست و نیت حق لموت حضرت ولی نعمی مالک مطیع گرامی از فراخ حوصلگی و نیک بینی پیوسته با شاعت هر علم و
مصرف میباشد سیما کتابیکه مفید عام بود و نیز در حصول کتاب جدید و مطبوع و اشاعتش هر دم دایم پیش نهاد می نمائیم

الذریع

خسانتمی که زیبا نسازد و بهر گویند فصح طبع فرموده
بچون لعلی نازنین بنطق بلبل می تیغ

درینو لایه در فتنه در حل لغات و مصطلحات و استعارات سکندر نامه بری حضرت خواجہ نظامی گنجوی
رحمہ اللہ کاتبینہ سکندر جام جم ست بگر و تابر تو عرض دارد احوال ملک دارا پشیمی



که زبده سادات عظام و قدوة اصحاب کرام ماہرین سید ابن حسن بنو سلیم مطبع او و ماخراز سرکار
سعدہ معتبرہ سکندر نامه و ہم با استاد کتب لغات در اوقات تعلق مطبع تالیف فرمودہا تا فیض مطبع

در مطبع نامی مشرقی ان کشور بطبع منقوبان حسن باشد

Farhang-i-Sikandar-nama.

49 D 49

~~49 D 49~~

Indian Institute, Oxford.

The Lucknow Sparks Library.

Presented

by

Munshi Newul Vishore.

